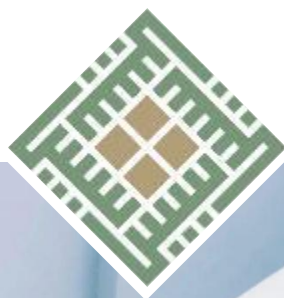


در باب شبهات اعتقادی

ماهیت، انواع، خاستگاه‌ها، عواقب و روش‌های رویارویی با شبهه

نویسنده: عایض الدوسری

ترجمه: واحد ترجمه بینش





این فایل از کانال تلگرام بینش دانلود شده است:

t.me/Bineshcc

www.Binesh.cc

در باب شبهات اعتقادی

ماهیت، انواع، خاستگاه‌ها، عواقب و روش‌های رویارویی با شبهه

پیش‌درآمد:

جهان امروز ما با سرعتی باورنکردنی در حال دگرگونی است؛ گردابی شتابان که در آن ارزش‌ها، باورها و سنت‌های گذشته محو می‌شوند و جای خود را به ارزش‌ها و الگوهای رفتاری نوظهور می‌دهند. در این میان، جوانان نخستین هدف و اصلی‌ترین قربانیان این تحولات به‌شمار می‌روند. بسیاری از آنان در وضعیتی انفعالی زندگی می‌کنند، از گردابی به گرداب دیگر می‌افتند و در این امواج پیاپی هویتشان دستخوش تزلزل می‌شود. بسیاری از جوانان از عطش معنوی و خلأ فکری رنج می‌برند؛ وضعیتی که درونشان را پر از تنش، پوچی و سردرگمی میان جستجوی حقیقت یا دویدن به دنبال سراب کرده است.

پیامد این شرایط، سرزنش مداوم خویشتن، رنج درونی و دل‌مردگی است؛ درست مانند سخن یکی از جوانان که حس این خلأ روحی را

به خوردن «یخ شور» تشبیه کرده بود! در شکل‌گیری این بحران فکری و روحی، عوامل گوناگونی نقش داشته‌اند که مهم‌ترین آن‌ها گسترش روزافزون شبهات و بمباران اطلاعات غلط و گمراه‌کننده در فضای مجازی است؛ سیل خروشانی از تصاویر، ویدیوها و واژه‌ها که امروزه هیچ کاربر شبکه‌های اجتماعی از گزند آن در امان نمانده است.

بنابراین، آموزش مهارت رویارویی با شبهات به جوانان و آشنایی عمیق آنان با ماهیت، سرچشمه‌ها، انواع و محرک‌های آن به ضرورتی انکارناپذیر تبدیل شده است؛ امری که با یک سخنرانی ساده و گذرا حاصل نمی‌شود، بلکه نیازمند حضور فعال مراکز تخصصی و میدانی است؛ مجموعه‌هایی که دغدغه‌ها و واقعیت‌های زندگی نسل جوان را درک کنند، وارد گفتگویی سازنده با آنان شوند و علاوه بر ارائه اندیشه‌های درست، مهارت نقادی و سنجش عیار افکار را به آن‌ها بیاموزند.

رویارویی شایسته با شبهات، پیش از هر چیز در گرو شناخت دقیق ماهیت، خاستگاه‌ها، ساختار و شیوه‌های نفوذ آن‌هاست؛ تا ندانیم یک پدیده چیست و چگونه بر روان ما اثر می‌گذارد، هرگز نخواهیم توانست در برابر آن بایستیم و آسیب‌هایش را درمان کنیم.

مفهوم‌شناسی و تعاریف:

واژه «شُبُهات» جمع «شُبْهه» است. این کلمه در لغت به معنای شباهت، همانندی، درهم‌آمیختگی، اشتباه گرفتن، و پدید آمدن ابهام و شکی است که انسان را مردد و متوقف می‌سازد و در نهایت او را به

فتنه می‌اندازد. فتنه از بارزترین نمودهای اشتباه و پوشیدگی حقیقت است؛ چنان که **ابن منظور** به نقل از دیگران می‌نویسد: «فتنه هنگامی که روی می‌آورد، حقیقت را بر مردم مُشْتَبَه می‌کند و به آن‌ها چنین می‌نمایاند که بر مسیر حق هستند، تا جایی که وارد آن می‌شوند و دست به کارهای ناروا می‌زنند؛ اما چون پشت کند و به پایان رسد، چهره واقعی‌اش آشکار می‌شود و هر کس وارد آن شده بود درمی‌یابد که در خطایی بزرگ بوده است؛ [و سپس می‌افزاید:] امور مشتبه، مسائلی مبهم و پیچیده‌اند که بسیار به یکدیگر شبیهند».

اما در **اصطلاح: باقِلانی** می‌گوید: «آن باطلی را شبهه نامیده‌اند که در پوشش حق چهره نشان دهد». **ابوالبقاء کَفَوی** می‌گوید: «شبهه، گمانی است که با علم اشتباه گرفته می‌شود». **مُناوی** گفته است: «شبهه، همانندی ظاهری حق با باطل و باطل با حق از یک جهت است که با نگاهی عمیق و موشکافانه از بین می‌رود». و **ابن قَیِّم** می‌گوید: «شبهه، پدیده‌ای است که بر صفحه دل می‌نشیند و میان قلب و دریافت حقیقت فاصله می‌اندازد».

حاصل اینکه: شبهه مانعی است که به سبب ابهام و ناپیدایی مرزهای یک موضوع، سد راه حقیقت‌جویی می‌شود و تشخیص مرز حق و باطل را ناممکن می‌سازد. از این رو، وقتی موضوعی مبهم باشد، داوری درباره آن نیز آلوده به ابهام خواهد بود؛ به همین دلیل، شبهات از ریشه‌های اصلی فتنه در دین و اخلاق به شمار می‌روند

در آیات قرآن کریم، واژه‌هایی چون «شک»، «ریب» و «مَریه» بارها در قالب‌های مختلف به کار رفته‌اند، اما حتی در یک مورد هم در مقام ستایش ذکر نشده‌اند؛ بلکه همگی برای نکوهش و سرزنش تردید به کار رفته‌اند. چنان‌که می‌فرماید: **{قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ}** [ابراهیم: ۱۰] (پیامبران‌شان گفتند: آیا در [یگانگی] الله شکی هست؟!)، و **{وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ}** [سبأ: ۵۴] (و میان آنان و آنچه به آن تمایل داشتند جدایی افتاد؛ همان‌گونه که پیش از این با هم‌کیشان‌شان چنین شد، چرا که آنان در شکی تردیدافکن بودند).

آنچه در منطق قرآن ارزش و مایه رستگاری است، «یقین و ایمان» است؛ چنان‌که می‌فرماید: **{ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ}** [بقره: ۲] (این کتابی است که هیچ شکی در آن نیست؛ مایه هدایت متقیان است)، و **{اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعََنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا}** [نساء: ۸۷] (الله که هیچ معبود [به‌حق] جز او نیست؛ قطعاً شما را در روز قیامت که هیچ شکی در آن نیست گرد می‌آورد، و چه کسی در سخن از الله راستگوتر است؟).

در این میان، توجه به یک نکته اساسی ضرورت دارد: مبهم بودن و اختلاطی که در شبهات پیش می‌آید، پدیده‌ای نسبی و متناسب با ظرفیت افراد است؛ یعنی موضوعی که برای یک فرد شبهه‌ای بزرگ شمرده می‌شود، لزوماً برای دیگری شبهه نیست. خط‌کش و معیار اصلی در اینجا، میزان علم و آگاهی است؛ هر اندازه شناخت انسان

از پروردگار و دینش عمیق‌تر باشد، غبار بیشتر شبهات از ذهنش فرو می‌نشیند. بنابراین، جنس و تعداد شبهات مستقیماً با میزان علم یا جهل فرد گره خورده است.

حدیثی جامع از پیامبر ﷺ در این باب نقل شده که چکیده حکمت است:

از نُعمان بن بشیر رضی الله عنهما روایت است که در حالی که با انگشتانش به دو گوش خود اشاره می‌کرد، گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «**حلال آشکار است و حرام آشکار، و میان این دو اموری مُشْتَبَه قرار دارد که بسیاری از مردم آن‌ها را نمی‌دانند. پس هر کس از شبهات پرهیز کند، دین و آبروی خود را پاک نگه داشته است، و هر کس در شبهات بیفتد، در حرام افتاده است؛ مانند چوپانی که [گوسفندانش را] در پیرامون منطقه ممنوعه می‌چراند و بیم آن می‌رود که در آن بچرد. آگاه باشید که هر پادشاهی منطقه ممنوعه‌ای دارد و قُرْقَگاه الله، حرام‌های اوست. بدانید که در بدن پاره‌گوشتی هست که اگر به صلاح آید، همه بدن به صلاح می‌آید و اگر تباه شود، همه بدن تباه می‌گردد؛ آگاه باشید که آن، قلب است».** (متفق علیه).

این روایت کم‌نظیر شایسته درنگ و واکاوی جداگانه است؛ چرا که ماهیت شبهه،^۱ ویژگی افراد گرفتار، روند فروغلتیدن در آن و راه نجات

^۱ در این باره، ببینید: حمد بن عبدالرحمن السریح، الشبهة وأنواعها:

<https://atharah.net/alshubhat-and-its-types/>

را به خوبی روشن کرده، با تمثیلی ملموس آن را به تصویر کشیده و در پایان، سرچشمه اصلی پاکی یا تباهی انسان را «قلب» دانسته است.

مهم‌ترین سرچشمه‌های پیدایش شبهات:

۱- جهل عام یا خاص: شاید این مورد از اصلی‌ترین خاستگاه‌های شک و شبهه باشد. منظور از نادانی عام، ناآشنایی کامل فرد با علوم دینی و دانش‌های وابسته به آن است؛ اما مقصود از نادانی خاص، بی‌اطلاعی از یک زاویه دید خاص یا مسئله مشخصی است که شبهه پیرامون آن شکل گرفته است. این موضوع ممکن است مربوط به شاخه‌ای از علوم دینی محض باشد یا به دانش‌های مرتبط دیگر مانند علوم عقلی، تجربی، مادی، کشفیات نوین و باستان‌شناسی پیوند بخورد. در این زمینه، تفاوت افراد در درک، هوش و توانایی تحلیل نقشی کلیدی دارد، و نیز میزان استواری باورهای دینی‌شان و اینکه با ورود هر شبهه‌ای، به این سادگی از مرز یقین پا به وادی شک نگذارند.

۲- مطالعه نامنظم و بی‌هدف: این شیوه بیشترین رواج را میان جوانان علاقمند به کتاب‌خوانی دارد؛ بی‌تفاوتی نسبت به منابع اطلاعاتی و ناتوانی در تشخیص دیدگاه‌های درست از نادرست، بحران‌های فکری جدی برای خواننده می‌آفریند. کتاب‌خوانی آشفته معمولاً دانش واقعی تولید نمی‌کند و تاوان آن اضطراب فکری، نپذیرفتن آرا، شک مداوم، و انباشت اطلاعات همراه با سردرگمی است؛ زیرا ذهن آشفته، دانشی استوار را نمی‌پذیرد و احترامی برای آن قائل نیست. تردیدی نیست که مطالعه عادت‌ی پسندیده است، اما بدون بنیه معرفتی و محافظتی،

ابزاری خنثی خواهد بود که بسته به متن کتاب و سوگیری نویسنده، می‌تواند به سمت خیر یا شر مایل شود؛ به‌ویژه زمانی که خواننده ابزار علمی لازم را برای سنجش سره از ناسره در دست ندارد. هرج و مرج در مطالعه آسیب‌های فراوانی دارد، دلیلش این است که مطالعه در هر زمینه‌ای - از آنجا که ساختار فکری ذهن را بر پایه انباشت ادراکات، ساخت تصورات و شکل‌گیری باورها بنا می‌کند - به اصول و معیارهایی پیشینی نیازمند است تا ذهن بتواند داده‌های تازه را با آن‌ها بسنجد (برای آگاهی بیشتر بنگرید به مقالاتم: سلطه اندیشه‌ها، و [خطوط کلی در مواجهه با پیرش‌های بزرگ وجودی](#)).

۳- بی‌توجهی به راستی‌آزمایی داده‌ها: اگر فرض کنیم فردی دچار مطالعه بی‌هدف شد و شبهه‌ای به ذهنش راه یافت، این پایان کار نیست؛ مگر اینکه این وضعیت با بی‌تفاوتی نسبت به سنجش و ارزیابی اطلاعات دریافتی همراه شود. در این صورت، داده‌های غلط و فریبنده در ذهن او انباشته می‌شوند و باورهایی ریشه‌دار می‌سازند که تغییر دادن آن‌ها در آینده بسیار دشوار خواهد بود. (برای مطالعه بیشتر بنگرید به مقالاتم: [در نقد اندیشه‌ها و بررسی داده‌های نو](#) و [تأملاتی در نقد و پالایش افکار](#)).

۴- قرار گرفتن در معرض شبهه: اینکه شخص نسبت به آنچه می‌شنود، می‌خواند یا می‌بیند، و نیز درباره افرادی که با آن‌ها همنشینی دارد بی‌پروا باشد؛ بلکه از سر کنجکاوی، یا تمایل به دیدن چیزهای نامتعارف، خود را عمداً در معرض شبهات قرار دهد، بدون

آنکه سپر فکری و پشتوانه علمی لازم را برای محافظت از خود داشته باشد. گاهی ریشه این رفتار، نوعی علاقه روحی به مسائل غیرعادی و عجیب است تا فرد از این مسیر خودی نشان دهد، متمایز دیده شود و توجه دیگران را جلب کند.

۵- زمینه‌های روانی آماده: گاهی ممکن است یک شبهه در ذات خود بسیار سست باشد و توانایی چندانی برای دگرگونی بنیادین ذهن نداشته باشد، اما وضعیت روحی و روانی فرد زمینه را برای پذیرش و میزبانی از آن شبهه فراهم سازد؛ به‌ویژه در مسائلی چون قضا و قدر، حکمت و چرایی افعال الهی و برخی احکام تکلیفی که ذیل مبحث «مسئله شر» قرار می‌گیرند. این آمادگی روانی، میلی درونی برای پذیرش و همراهی با این‌گونه شبهات در انسان به وجود می‌آورد.

ابن تیمیه در قصیده تائیه می‌گوید:

ریشه گمراهی مردمان از هر فرقه و گروهی، فرو رفتن در چرایی و علت‌تراشی برای افعال الهی است

زیرا حکمت او را درنیافتند و بدین سبب به گونه‌ای از جاهلیت دچار شدند

در حالی که رحمت او در میان آفریدگان جریان یافته و حکمت‌هایی فراتر از خرد فرزندان دارد

اموری سرشار از حکمت‌های والا و شگفتی‌ها که عقل با دیدنشان به حیرت فرو می‌رود

و این جایگاهی است که منکرانش همواره از درک آن درمانده و سرگشته و حیران بازگشته‌اند

این بابی است بسیار پرج و مهم و نیازمند قدری شرح و بسط، زیرا سرچشمه‌های فراوان و جلوه‌های گوناگونی دارد که شاید مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

نخست: رنج‌ها و تجربه‌های زیسته شخصی:

در اینجا با افرادی روبرو می‌شویم که در معرض آزمون‌ها، فتنه‌ها و تجربه‌های تلخ فردی قرار گرفته‌اند؛ مانند کسی که عزیزی، تندرستی‌اش، یا زندگی مشترکش را در پی شکستی دردناک از دست داده است. این افراد ناخودآگاه به پذیرش هرگونه تحلیل یا داده منفی گرایش پیدا می‌کنند؛ تحلیل‌هایی که ستم‌های زندگی، فقدان‌ها، دردها و بدی‌های جهان را به خالق پاک نسبت می‌دهند. حاکم جُشَمی نیز تصریح کرده که مسئله رنج‌ها و دردها از مباحث بنیادین در حوزه عدل الهی است و ناآگاهی از آن، ریشه گمراهی گروه‌های بسیاری، از جمله مادی‌گرایان (دهریه) بوده است؛ همان‌هایی که با انکار پروردگار می‌گفتند: «اگر آفریدگار هستی صاحب اختیار بود، روا نمی‌داشت رنجی پدید آید».

این ریشه را نباید نادیده گرفت یا کم‌اهمیت شمرد، چرا که تجربیات و پیشینه روانی هر فرد عمیقاً بر الگوهای فکری و رفتاری او اثر می‌گذارند و جهت‌گیری‌های عقلانی و انتخاب‌های فکری‌اش را رقم می‌زنند. نمونه‌های این امر بسیارند، از جمله:

گریگوری بنفورد، اخترفیزیک‌دان در دانشکده فیزیک و نجوم دانشگاه کالیفرنیا، در پی مرگ همسر و پدر و مادرش دچار شبهه شد و در نهایت کفر و الحاد پیشه کرد. او می‌گوید: «حقیقت مرگ و تجربه از دست دادن عزیزان، حتی آرام‌ترین و سامان‌یافته‌ترین زندگی‌ها را متلاشی می‌کند. همسر من در سال ۲۰۰۲ میلادی درگذشت و من تنها دو روز پس از مرگ او فرو ریختم. سه ماه بعد پدرم فوت کرد و دو سال پس از آن مادرم نیز درگذشت. اکنون بر این باورم که شر مسئله‌ای برای حل کردن نیست، بلکه کیهان مکانی تاریک و تراژیک است».

عبدالله قصیمی نیز می‌گوید: «تمام اشک‌های آدمیان در چشمان من جاری است، غم‌هایشان در دلم گرد آمده و رنج‌هایشان وجودم را می‌فرساید؛ اگر من و عظم می‌خواستیم شک بورزیم، توانش را نداشتیم؛ این تردید در واقع اثبات چیزی به زبان انکار آن است که نیرومندترین نوع اثبات به‌شمار می‌رود، و درست مانند کودک بی‌قراری است که به مادرش می‌گوید: «تو مادر من نیستی!»؛ سخنی که چیزی جز فریاد اعتراض یا جلوه‌ای از یک عشق عصبی نیست».

حسین مروه، اندیشمند برجسته مارکسیست و روحانی سابق، در تحلیل روان‌شناختی وضعیت قصیمی در نقد آثار او می‌گوید: «برای من دشوار نبود که دریابم عبدالله قصیمی در بیشتر افکار، تأملات و خاطراتش، زیر فشار سنگین کشمکش‌های روحی و فکری شدیدی

قرار دارد؛ فشارهایی که می‌توان همه را در قالب یک کلیت گرد آورد و آن را یک «بحران»، یا حتی یک «عقدۀ روانی» نامید».

دوم: وجود دشمنی یا خصومت شخصی با یک باور دینی یا پیروان آن: در این وضعیت، شخص در درون خود گرایشی شدید می‌یابد که هر روایت و گزارش منفی دربارهٔ دین‌داران یا مفاهیم دینی را بی‌چون‌وچرا باور کند، زیرا روانش مشتاق پذیرش هر چیزی است که جایگاه آنان را تحقیر کند و فروبکاهد. در همین راستا، اثر الگوهای نامناسب دین‌داری بر توده‌ها نیز آشکار می‌شود؛ زیرا عموم مردم بیش از هر چیز تحت تأثیر عملکرد عملی افراد مذهبی هستند، و هنگامی که می‌بینند فردی با ظاهر دینی، ویژگی‌های ناپسند و رفتارهایی ناسازگار با ادعاهایش دارد، این امر بر نگرش آن‌ها به کل دین‌داری تأثیری بسیار منفی می‌گذارد.

کسانی که در این ورطه می‌افتند، معمولاً میان «حقیقت دین» و «رفتار پیروان» مرزی قائل نمی‌شوند؛ بنابراین، به‌جای نقد خطاهای فردی، به اصول اعتقادی و ایمانی هجوم می‌برند و می‌کوشند تا با فروریختن اعتبار اشخاص، اصل باور را نیز فرو بریزند. چنان‌که فرعون دربارهٔ موسی علیه السلام گفت: **{قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ}** [شعراء: ۲۷] (گفت: بی‌گمان پیامبرتان که به‌سوی شما فرستاده شده، دیوانه است!). امام طبری می‌نویسد: «مراد فرعون این بود که پیامبر مدعی شما عقل خود را از دست داده، زیرا سخنانی می‌گوید که ما نمی‌شناسیم و نمی‌فهمیم؛ او از این جهت موسی را به

جنون متهم ساخت که خود و قومش معتقد بودند معبودی جز فرعون نیست و آنچه موسی بدان فرامی خواند باطل و بی اساس است». ابن کثیر نیز می گوید: «یعنی در این ادعا که پروردگاری جز من وجود دارد، عقلش را از کف داده است». و امام قرطبی بیان می کند: «فرعون این سخن را برای سبک شمردن و تحقیر او به زبان آورد»؛ یعنی در پی آن بود که با تخریب شخصیت پیامبر در برابر مردم، اعتبار سخنان او را از بین ببرد. این همان ترفند ریشه داری است که منکران حقیقت در مواجهه با برهان های استوار به کار می گیرند؛ زیرا چون از هموردی با دلیل و منطق ناتوان می مانند، این مسیر آسان، سریع و اثرگذار را در پیش می گیرند.

از نمونه های معاصر درباره اثر الگوهای ناشایست دین داری، سرگذشت برتراند راسل، فیلسوف منطق و ریاضیات نام آشناست. دخترش، کاترین راسل، در خاطرات زندگی با پدرش می نویسد:

«من هرگز نمی توانستم با پدرم درباره ایمان و دین سخن بگویم؛ ذهن او انباشته از تصویر مسیحیان ریاکار و خشکی بود که زیبایی و لذت زندگی را نابود می کردند و بر مخالفشان می تاختند. پدرم هیچ گاه نتوانست حقیقتی را که در پس رفتار آن ها پنهان مانده بود ببیند. با این حال، در گوشه ای از ذهن و در ژرفای تاروپود روح پدرم، خلایی خاموش وجود داشت که در گذشته تنها با خدا پر می شد، و او تا پایان عمر هیچ جایگزینی برای آن نیافت؛ همواره حسی از بی ریشگی و

بی‌پناهی داشت، درست مثل روحی سرگردان که در این جهان خاکی هیچ مأوا و آشیانه‌ای ندارد».

خودِ برتراند راسل نیز به این حقیقت اعتراف کرده و می‌گوید: «هیچ چیز نمی‌تواند به خلوت و تنهایی قلب انسان نفوذ کند، مگر والاترین مرتبه از همان عشقی که آموزگاران دینی بدان فرامی‌خوانند».

کالین ویلسون نیز می‌نویسد: «به راستی یک فرد ماتریالیست و ملحد، در نگاه کلی از چه سنخ آدم‌هایی است؟ او گاهی همان کسی است که به خاطر تجربه تلخی که در گذشته با اهل دین داشته، با تعصب و خشم بسیار در برابر دین ایستاده است».

الکس مک‌فارلند بر این بُعد روانی کلیدی تأکید می‌کند؛ جنبه‌ای که چه بسا از دید بسیاری از پاسخ‌دهندگان به پدیده الحاد و شک پنهان می‌ماند. او می‌گوید: «فرد شکاک اغلب رنج‌های عمیقی از تجربه‌های منفی با افراد متدین به دوش می‌کشد. بیشتر ملحدانی که با آن‌ها روبرو شده‌ام، خاطراتی از روزهایی برایم تعریف کردند که خود اهل دین و عبادت بودند».

بی‌تردید این سخنان در پی توجیه یا مشروعیت‌بخشی به آن‌ها نیست، بلکه به تبیین و درک روند دگرگونی هویتی و شناخت یکی از انگیزه‌های بنیادین آن کمک می‌کند.

در همین زمینه، یادآوری این نکته بجاست که انکار، شورش و طغیان جوامع غربی در آغاز بیش از هر چیز متوجه کلیسا و رفتارهای اهالی آن بود، نه ذات آیین مسیحیت؛ نقدی که ابتدا از درون سر برآورد، اما

در بیشتر مواقع با سرکوبی سنگین روبرو شد. با به درازا کشیدن این رویارویی، مرز میان اصل دین و متولیان آن کم‌کم رنگ باخت؛ در نتیجه، با فرو ریختن اعتبار الگوهای دینی، جایگاه خودِ دین نیز در نگاه بسیاری از مردم اروپا فرو ریخت.

آندره گرسون در این باره می‌نویسد: «فضیلت‌های مسیحی مانند فقر، فروتنی، قناعت، روزه‌داری، پارسایی و مهرورزی، سهم مؤمنان عادی بود؛ اما برای اسقف‌ها و سران کلیسا ماجرا فرق می‌کرد: اشرافیت، خوش‌وبش‌های متکلفانه با زنان، شهرت در محافل درباری، کالسکه‌های مجلل، خدمتکاران فراوان، ثروت‌های بادآورده، امتیازات مالی و کرسی‌های قدرت!».

۶- سستی در دین‌داری: دین‌داری آمیخته با علم و عمل، سپری نفوذناپذیر در برابر شبهات است. در تمام باورها و دانش‌ها، ضعف در پایبندی عملی به دانسته‌ها، غالباً به سستی در همان اندیشه‌ها و اصول ذهنی می‌انجامد. بسیاری از علمای پیشین بر این نکته انگشت گذاشته و روشن ساخته‌اند که نقص در بندگی، به کاهش نور ایمان می‌انجامد؛ چرا که ایمان آمیزه‌ای از گفتار، کردار و باور قلبی است و شهوات، دروازهٔ شبهات هستند.

ابن‌قیم در این زمینه می‌نویسد: «اما دربارهٔ صیانت از ایمان: بی‌تردید ایمان در نگرش عموم اهل سنت با طاعت و بندگی افزوده می‌شود و با نافرمانی و گناه کاهش می‌یابد. اینکه گناهان ایمان را ضعیف می‌کنند، واقعیتی است که با تجربهٔ درونی و شهود قلبی کاملاً

احساس می‌شود؛ چرا که زشتی‌ها و پلیدی‌ها دل را تیره می‌سازند و فروغش را خاموش می‌کنند. ایمان نوری در دل است و رفتارهای ناشایست، قطعاً آن نور را از میان می‌برند یا از فروغش می‌کاهند. نیکی‌ها بر روشنایی دل می‌افزایند و بدی‌ها نور آن را فرو می‌نشانند؛ بنابراین، نسبت گناه به ایمان درست مانند نسبت بیماری و تب به توان و نیروی تن است، دقیقاً به همان اندازه. از همین رو پیشینیان گفته‌اند: گناهان پیک و پیش‌درآمد کفرند، همان‌گونه که تب پیک و پیش‌درآمد مرگ است».

پیوند شبهات و شهوات:

شبهه عارضه‌ای است که بر تصورات، داده‌ها، باورها و دانسته‌های انسان می‌نشیند و ریشه اصلی آن معمولاً ضعف در علم است. فرد غالباً خواهان افتادن در شبهه نیست و بدون قصد قبلی گرفتار آن می‌شود، اما هرگاه پای هوای نفس به میان بیاید، این شبهه ریشه‌دارتر شده و گشودنش دشوارتر می‌گردد. شبهه با شهوت تفاوت دارد؛ شهوت گرایشی درونی به چیزهایی است که نفس لذت و کامیابی خود را در آن‌ها می‌بیند؛ بنابراین، پدیده‌ای خودخواسته و مطلوبِ نفس است که از سستی اراده سرچشمه می‌گیرد. با این همه، پیوند میان شبهات و شهوات بسیار قوی، درهم‌تنیده و پیچیده است؛ هر دو از آزمایش‌ها و فتنه‌هایی هستند که انسان با آن‌ها روبرو می‌شود و چه بسا هر دو به یک فرجام مشترک، یعنی انکار و نادیده گرفتن بدیهیات و باورهای یقینی بینجامند.

فخرالدین رازی در این باره می‌نویسد: «بدان که انکار رستاخیز، گاه از شبهه سرچشمه می‌گیرد و گاه از شهوت. ریشه گرفتن آن از شبهه، همان است که الله عزوجل از زبان منکران بازگو کرده و می‌فرماید: **{أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ}** [قیامت: ۳] (آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوان‌هایش را گرد نخواهیم آورد؟!)). معنای این پندار چنین است: حقیقت انسان همین پیکر مادی است؛ پس هنگامی که بمیرد و اجزایش پراکنده شود، با ذرات خاک درآمیزد و بادهای آن را به شرق و غرب زمین ببرند، دیگر جداسازی و بازشناسی این ذرات ناممکن خواهد بود. [رازی سپس به ابطال این گمان پرداخته و می‌گوید:] این شبهه از دو جهت باطل است... و بدین ترتیب اشکال برطرف می‌گردد. اما انکار رستاخیز از سر شهوت، همان فرموده پروردگار است که: **{بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرُ أَمَامَهُ}** [قیامت: ۵] (بلکه انسان می‌خواهد [آزادانه و بدون مانع، در تمام عمر] پیش روی خود دست به گناه زند). مقصود آیه این است که چون سرشت آدمی به کام‌جویی‌ها و لذت‌ها گرایش دارد و اندیشیدن به قیامت این عیش را بر او تباه و تلخ می‌سازد، ناگزیر دست به انکار آن می‌زند».

ابن قیم جوزی می‌گوید: «فتنه بر دو گونه است: فتنه شبهات که بزرگترین این دو است، و فتنه شهوات؛ این دو گاه در وجود بنده با هم جمع می‌شوند و گاه یکی از آن‌ها او را در بر می‌گیرد. فتنه شبهات از ضعف بصیرت و کاستی در علم سرچشمه می‌گیرد، به‌ویژه هنگامی که با نیت نادرست و پیروی از هوای نفس همراه گردد؛ اینجاست که فتنه‌ای بس بزرگ و مصیبتی سهمگین پدید می‌آید. پس هر چه

می‌خواهی از گمراهی آن بدنیتی بگو که خواهش‌های نفسانی بر او فرمان می‌راند نه هدایت، در حالی که بصیرتش ضعیف و دانش او نسبت به پیام رسول خدا ﷺ اندک است.

اما گونه دوم، **فتنه شهوات است**؛ پروردگار پاک در این آیه هر دو فتنه را در کنار هم آورده و می‌فرماید: **{كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ}** [توبه: ۶۹] (مانند کسانی که پیش از شما بودند؛ آنان از شما نیرومندتر، و اموال و فرزندان‌شان بیشتر بود، پس از نصیب خویش [از دنیا] بهره بردند و شما نیز از نصیب خود بهره بردید)؛ یعنی از سهم دنیوی و لذت‌های مادی خود برخوردار شدند؛ چرا که «خلاق» همان بهره و سهم مقدر است. سپس فرمود: **{وَحُضِّتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا}** [توبه: ۶۹] (و [در باطل] فرو رفتید، همان‌گونه که آنان فرو رفتند)؛ و این همان فرورفتن در امور باطل و فرو افتادن در وادی شبهات است.

خداوند متعال در این آیه به دو عاملی اشاره فرموده که تباهی دل‌ها و ادیان را در پی دارند: بهره‌گیری بی‌قید از نصیب مادی و غرق شدن در سخنان باطل؛ چرا که فساد دین یا از باور به باطل و ترویج آن برمی‌خیزد، یا از رفتاری برخلاف علم راستین سرچشمه می‌گیرد؛ **اولی** سرآغاز بدعت‌ها و پیامدهای آن است و **دومی** مایه فسق و گناه در کردار...

و ریشه هر فتنه‌ای، مقدم داشتن رأی و نظر شخصی بر شرع، و ترجیح هوای نفس بر عقل است؛ **اولی** سرچشمه فتنه شبهه و **دومی** ریشه

فتنه شهوت است. فتنه شبهات با یقین مهار می‌شود و فتنه شهوات با صبر فرو می‌نشیند. از همین روست که پروردگار امامت در دین را در گرو این دو حقیقت قرار داد و فرمود: **{وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ}** [سجده: ۲۴] (و از میان آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند، چون صبر پیشه کردند و به آیات ما یقین داشتند)؛ این آیه نشان می‌دهد که دستیابی به جایگاه امامت در دین، تنها از مسیر صبر و یقین ممکن است... پس با کمال عقل و صبر، فتنه شهوت رانده می‌شود و با کمال بصیرت و یقین، غبار فتنه شبهه فرو می‌نشیند.

گونه‌های شبهات از نظر خاستگاه:

گونه نخست: شبهات مبتنی بر محتوا (جاذبیت و فرم): این دسته از شبهات صرفاً به سبب جاذبیت ظاهری محتوایشان بر ایمان افراد اثر می‌گذارند، هرچند کاملاً تهی از دلیل و برهان باشند. این حالت بیشتر برای توده‌های مردم رخ می‌دهد؛ آنان تحت تأثیر ادعاهای بدون سند، فایل‌های صوتی [و ویدیوهای کوتاه] اثرگذار، صحنه‌های سینمایی خیره‌کننده، یا داستان‌ها و رمان‌های جذابی قرار می‌گیرند که بدون هیچ پشتوانه منطقی [با تکیه بر عواطف و هیجان] روایت می‌شوند. خطر این جریان بیش از همه متوجه عموم مردم است؛ زیرا بیشتر آنان در پی دلیل و برهان نیستند، بلکه به ظاهر کلام می‌نگرند؛ اگر متنی شیوا، آراسته، پرکشش و زیبا باشد که حواس، احساسات، عواطف و غرایز را مخاطب قرار دهد، عمیق‌ترین اثر را بر آن‌ها

می‌گذارد. فراتر از آن، جلوه‌های پرزرق و برق، نورپردازی، قالب‌های هنری و شهرت افراد نیز بر روان توده‌ها و دیدگاهشان نسبت به جهان تأثیری شگرف دارد.

برتراند راسل فیلسوف در این باره می‌گوید: «خطای پیشینیان از این باور سرچشمه می‌گرفت که انسان موجودی خردورز است و دیدگاه‌هایش را می‌توان با استدلال تغییر داد. اما ما امروزه می‌دانیم تابلوهای پرزرق و برق و موسیقی‌های پرهیاهو، بسیار بیشتر از بلیغ‌ترین و شیواترین استدلال‌ها در متقاعد ساختن انسان‌ها کارایی دارند».

خطر این گونه در این است که اقناع را نه به یک‌باره، بلکه آرام‌آرام و قطره‌چکانی در ذهن پدید می‌آورد؛ روندی که از تکرار مداوم در انواع رسانه‌های دیداری، شنیداری و نوشتاری شکل می‌گیرد و در **علم نقد اندیشه‌ها** به «شستشوی مغزی» معروف است، زیرا تکرار محتوا اصلی‌ترین ابزار مغزشویی به شمار می‌رود. **ولادیمیر لنین** (۱۹۲۴ م)، رهبر پرآوازه حزب کمونیست می‌گوید: «دروغی که بارها تکرار شود، به حقیقت بدل می‌گردد». به **یوزف گوبلز** (۱۹۴۵ م)، وزیر تبلیغات دولت آلمان نازی نیز منسوب است که می‌گفت: «دروغ بگو، سپس باز دروغ بگو، آن قدر دروغ بگو تا مردم باورت کنند»؛ راهبردی که بر اصل تکرار تکیه دارد تا یک گزاره بر اثر شنیدن و بازنشر پیایی، در اذهان به حقیقت تبدیل شود. **مارکوس ویکس** می‌نویسد: «هر اندیشه‌ای اگر با نظم مداوم تکرار گردد، پذیرفته خواهد شد». پژوهش‌های روان‌شناختی نیز این واقعیت را تأیید می‌کنند؛ چنان‌که

رابرت زیانتس، روان‌شناس اجتماعی، با نشان دادن نشانه‌ها و اشکال گوناگون به گروهی از افراد دریافت که انسان‌ها هر نمادی را بیشتر ببینند، به آن علاقه‌مندتر می‌شوند. از این رو او نتیجه می‌گیرد: «رویارویی پیاپی با یک پدیده، ما را با حضور آن مأنوس‌تر می‌سازد و احساس و نگاهمان را به آن دگرگون می‌کند».

(برای آگاهی بیشتر، می‌توان به مقاله‌ای از من با عنوان «چگونه باورها تغییر می‌کنند و قناعت‌های فکری نو شکل می‌گیرند؟» مراجعه کرد). سرچشمه‌های این گونه از شبهات (محتوای صرف) فراوان است که از جمله آن‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱- تمسخر و ریشخند: این ابزار بسیار خطرناک است و اثری عمیق بر جان و روان انسان‌ها بر جای می‌گذارد. فرانسوا باکومون، ادیب فرانسوی (درگذشته ۱۷۷۱ م)، در سال ۱۷۶۸ م و سه سال پیش از مرگش در یادداشت‌های محرمانه خود، در فصلی با عنوان «سرایت مقدس» می‌نویسد: «چند سالی است که گروهی از فیلسوفان جسور در فرانسه سر برآورده‌اند؛» گروهی که هدف اصلی خود را به گمان خویش «روشنگری تمام‌عیار عقل‌ها» می‌دانستند، اما از چه راهی؟ از طریق «متزلزل ساختن باورها و ریشه‌کن کردن بنیادین دین». اما چگونه توانستند به چنین هدفی دست یابند؟ باکومون می‌گوید: «آنان برای تخریب این باورها دو شیوه در پیش گرفتند که روش نخست، زبان طعنه و تمسخرِ مبلغان دین و ذهنیت خرافی آنان بود».

این متن برای فهم کارکرد تمسخر و اثرگذاری ژرف آن در دگرگونی باورها بسیار کلیدی است؛ زیرا تمسخر اگر به رویه‌ای پایدار برای یک فرد یا گروه تبدیل شود، در حقیقت یک راهبرد سازمان‌یافته برای «ویران‌گری از مسیر تشکیک» است. خطرات تمسخر در این است که برای گوینده هیچ نیازی به تعمیق در علم و معرفت، یا ساخت پایه‌های استدلال، و یا برخورد نقادانه و سنجیده با آرا ایجاد نمی‌کند؛ بلکه تمام تکیه‌اش بر سست کردن و لرزاندن پایه‌های اعتقادی مخاطب است، آن هم با نمایش نوعی اعتمادبه‌نفس بالا که معمولاً افراد سطحی‌نگر را به دام می‌اندازد. قرآن کریم نیز توجهی ویژه به مقوله استهزا و کارکرد روانی مخرب آن بر دل‌ها نشان داده است.

برای آگاهی بیشتر می‌توانید به مقاله من با عنوان [تمسخر؛ راهبرد تخریب از مسیر تردیدافکنی](#) رجوع کنید.

۲- ادعاهای بی‌سند و کلی‌گویی: برای تأثیرگذاری بر این دسته از افراد، کافی است سخنی بدون هیچ دلیل و برهانی به شکلی گزاف مطرح شود؛ قضاوت‌های کلی و ادعاهای محض و قاطع بر آنان اثر می‌گذارد و بذر شبهه را در دل‌هایشان می‌کارد. برای نمونه، طرح مباحث منفی و کلی‌گویی درباره مسائلی مانند نبوت، سیره شریف نبوی یا برخی از صحابه بزرگوار، یا دامن زدن به بحث‌هایی مثل تعدد زوجات، حجاب و ارث، و قضاوت‌های خودسرانه مبنی بر اینکه این احکام با تمدن و دنیای مدرن ناسازگارند، به‌تنهایی برای متزلزل ساختن باورهای این گروه کافی است.

۳- احساسات و عواطف: به‌ویژه احساس خشم، نارضایتی، حس محرومیت و خودکم‌بینی، و ناکامی در رسیدن به خواسته‌ها. در این حالت، به‌جای آنکه ایمان یا عقل سکان تفکر را در دست گیرد، دلیل بخواهد و شبهات را بسنجد، عاطفه است که به ذهن تصور می‌بخشد و با شبهات روبرو می‌شود. این جنبه عاطفی و روانی، پیوندی عمیق با مسئله «وجود شر در جهان» و «عدل الهی» دارد؛ منشأ آن معمولاً یا یک تجربه تلخ شخصی و غیراخلاقی است که فرد در دوران کودکی یا نوجوانی خود چشیده، یا تجربه‌ای غیرشخصی از مشاهده و شنیدن دردهای جاری در دنیا.

این افراد معمولاً روحیه‌ای بسیار حساس، احساساتی پرجوش و خروش، و توانایی بالایی در دیدن دردها، لمس تراژدی‌ها و چشیدن اندوه‌ها دارند؛ به همین دلیل، خیلی سریع جذب شک و تردید پیرامون عدالت الهی می‌شوند. نگاه آن‌ها به رنج‌های این جهان مادی، توانایی آن را دارد که ایمانشان را به چالش بکشد و پایه‌های یقینشان را بلرزاند.

دکتر **گری هابرماس**، استاد و رئیس دپارتمان فلسفه، در این زمینه می‌نویسد: «برخورد با شک، مسئله‌ای چندرشته‌ای است. در حالی که شک‌های واقعی و استدلالی نیازمند تخصص یک متکلم دینی یا فیلسوف است، شک‌های عاطفی یا ناشی از حالات روحی و خلقی، بیشتر به کار یک روان‌شناس، روان‌پزشک یا مشاور روان‌درمانی مربوط می‌شود... بر پایه تجربیات من، کسی که دچار این نوع شک

می‌شود نشان خواهد داد که این مسائل صرفاً مباحثی نظری و سطحی نیستند؛ در چنین شرایطی، این احساساتِ نهفته در پس پرسش‌های فرد است که باید محور توجه و بررسی قرار گیرد».

بنابراین، بحران‌های روحی و عاطفی یک محرک پنهان هستند که معمولاً فرد به آن‌ها اعتراف نمی‌کند؛ ریشه‌هایی که از آسیب‌های تلخ و سخت دوران کودکی یا نوجوانی سرچشمه می‌گیرند و سایه سنگین خود را بر تمام زندگی او می‌اندازند. ترکیب این تجربیات تلخ با عواملی چون حساسیت بیش از حد، شکنندگی روحی، ضعف ایمان و حس نارضایتی درونی، شدت این بحران را دوچندان می‌کند.

از این روست که پروفسور پل ویتز، روان‌شناس برجسته، در مقاله خود در مجله (Truth Journal) با عنوان «روان‌شناسی الحاد» (The Psychology of Atheism) می‌نویسد: «من کاملاً مطمئنم که بیشتر ملحدان دلایل عقلانی برای بی‌خدایی ندارند، بلکه انگیزه‌ها و ریشه‌های روانی، آن‌ها را به این سمت برده است».

پروفسور پل ویتز، که خود پیش‌تر ملحد بود و سپس به خدا ایمان آورد، کتاب معروف خود «روان‌شناسی الحاد» را به بررسی زندگی و سرگذشت چهره‌های سرشناس الحاد و شکاکیت در غرب - مانند آرتور شوپنهاور، آرتور رمبو، فریدریش نیچه، ژان پل سارتر و دیوید هیوم - اختصاص داد و اثبات کرد که محرک‌ها و عقده‌های روانی، نقشی کلیدی و اساسی در افکار آنان داشته است.

مشکل این افراد نه علمی است و نه عقلانی؛ بلکه در درجهٔ نخست، مسئله‌ای روحی و عاطفی است و شبهات علمی آنان تنها نقابی ظاهری برای پنهان کردن ریشه‌های واقعی است؛ درست همان‌طور که آنت پیرسون، دختر جوانی که به خاطر تجربهٔ تلخ آزار جنسی در کودکی ایمانش را از دست داده بود، می‌گوید: «آنها تلاش می‌کنند مرا با تغییر دادن افکارِ توی سرم درمان کنند، در حالی که مشکل اصلی در قلب من است!»

۴- همنشینی و تقلید: این گروه از افراد، باورها و افکارِ اطرافیان و همنشینان خود را بدون هیچ‌گونه بررسی و سنجشی، صرفاً از سر تقلید می‌پذیرند و جذب می‌کنند. تأثیر هم‌سالان و دوستان بر دین، اخلاق و رفتار یکدیگر بسیار فراتر از آن است که بتوان آن را در یک متن یا مقاله گنجاند.

از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «مَثَلِ هَمْنَشِينٍ شَائِسْتَهٍ وَ هَمْنَشِينٍ بَدٍّ، مَانِدٌ فَرُوشَنَدَهٗ مُشْکٍ وَ دَمْنَدَهٗ کُورَهٗ آهَنْگَرِی اسْت؛ فَرُوشَنَدَهٗ مُشْکٍ یَا بَه تُو رَا یَگَانِ عَطَر می‌بخشد، یا از او عطر می‌خری، و یا دست‌کم بوی خوشی از او به مشامت می‌رسد؛ اما دمندهٔ کوره، یا لباسش را می‌سوزاند و یا بوی ناخوشایندی از او حس می‌کنی». (روایت بخاری)

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «انسان بر دین و آیین دوست خود است؛ پس هر یک از شما باید

بنگرد با چه کسی دوستی و همنشینی می‌کند. (به روایت احمد و ترمذی؛ ترمذی گوید: حدیثی حسن غریب است)

و به تعبیر شاعر:

از خودِ فرد می‌پرس و از همنشینش جویا شو، زیرا هر همنشینی از دوستِ خود الگو می‌گیرد.

یک نمونه واقعی و تاریخی در این زمینه را حافظ ذهبی در «سیر أعلام النبلاء» نقل می‌کند: «سَلَمَه بن علقمه از ابن‌سیرین روایت کرده که گفت: **عمران بن حِطَّان بصری** با زنی از خوارج ازدواج کرد و گفت: او را از این مذهب باز می‌گردانم. اما آن زن، عمران را به مذهب خود کشاند. **مدائنی** نیز یادآور شده که آن زن بسیار زیبارو بود». عمران پس از ازدواج، شیفته او شد و سرانجام به مذهب خوارج گروید.

حافظ ابن‌حجر نیز می‌نویسد: «عمران در روایت حدیث متهم به دروغ‌گویی نبود؛ اما ریشه گرفتاری‌اش این بود که با زنی از خوارج ازدواج کرد. وقتی اطرافیان درباره این زن با او سخن گفتند، گفت: او را از مذهبش باز می‌گردانم، ولی آن زن او را گمراه ساخت. آن زن دخترعمویش بود و وقتی به عمران خبر رسید که به مذهب خوارج درآمده، خواست او را بازگرداند، اما زن او را به مذهب خود کشاند».

پژوهش‌های میدانی و دانشگاهی متعددی نیز تأثیر مستقیم دوستان را بر افکار و رفتارهای اخلاقی تأیید کرده‌اند؛ از جمله پژوهش **الشامری** در سال ۱۴۰۹ هـ بر روی نوجوانان کانون اصلاح و تربیت ریاض، پژوهش **المطلق** در همان سال در قصیم، پژوهش **القحطانی** در سال

۱۴۱۴ هـ و مطالعة النغیمشی در سال ۱۴۱۵ هـ روی نمونه‌ای متشکل از ۱۵۶۰ نوجوان؛ همگی نشان دادند که هم‌نشینی با دوستان نقشی تعیین‌کننده در تغییر بخش بزرگی از باورها، تصورات و رفتارهای جوانان دارد. بنابراین، صرف هم‌نشینی و گذراندن وقت با دوستان، به‌خودی‌خود بستری قوی و کافی برای تغییر الگوهای رفتاری و ساختار فکری انسان است.

۵- شهوات و امیال: در این حالت، شخص تمایل به کام‌جویی دارد، به سوی هوس‌هایش کشیده می‌شود و از زیر بار تکالیف و مسئولیت‌های دینی شانه خالی می‌کند. غرق شدن در شهوات به سستی ایمان و یقین می‌انجامد و زمینه را برای چیره شدن شبهات بر ذهن فراهم می‌سازد. چنین فردی محتوای شک‌ها و تردیدها را نه به دلیل اقامه برهان و دلیل، بلکه از این رو می‌پذیرد که نفسش مشتاق هر چیزی است که میدان را برای لذت‌جویی و کام‌روایی‌اش باز بگذارد؛ بنابراین، این شهوت‌ها هستند که شبهات را در نظرش زیبا جلوه می‌دهند و مانع از ابطال و کنار گذاشتن آن‌ها می‌شوند.

بلز پاسکال می‌گوید: «ملحد می‌گوید: اگر به خدا ایمان داشتم، بی‌درنگ دست از لذت‌جویی برمی‌داشتم؛ اما من به او می‌گویم: از لذت‌ها دست بکش، بی‌درنگ به خدا ایمان خواهی آورد».

جورج هارت نیز می‌نویسد: «رویگردانی ملحد از دین به خاطر اعتقاد راسخ او به نادرستی دین نیست، بلکه از این روست که دین مانع

می‌شود او خودپرستی، هوس‌ها و طمع‌ورزی‌اش را بدون احساس گناه ارضا کند».

تولستوی می‌گوید: «هنگامی که بدکاران می‌گویند خدایی نیست، کاملاً حق با آن‌هاست؛ زیرا برای کسانی که از او روی برمی‌تابند و از او فاصله می‌گیرند، خدایی وجود ندارد و اساساً نمی‌تواند وجود داشته باشد».

گونه دوم: شبهات وابسته به منبع: تأثیر این نوع از شبهات معمولاً در میان قشر تحصیل‌کرده و اهل فرهنگ دیده می‌شود؛ کسانی که ارزش هر گزاره را بر پایه منبع یا دلیل آن می‌سنجند و صرف جذابیت محتوا، بدون پشتوانه استدلالی و اعتبار منبع، برای قانع شدن آنان کافی نیست. با این حال، توانایی افراد این گروه در ارزیابی ماهیت دلایل و نقد و بررسی منابع یکسان نیست و با یکدیگر تفاوت دارد.

اینجا دلایل است که می‌تواند شبهه‌ساز شوند:

- **دلیل اثبات یا نفی:** اینکه در برابر درستی یک باور اعتقادی، دلیلی عقلی یا مادی اقامه شود و در نگاه فرد، قدرت آن دلیل بر پایه ایمانی پیشین بچربد و آن باور را ضعیف جلوه دهد.

- **تعارض دلایل:** اینکه از نظر شخص، ادله با یکدیگر در تضاد و هم‌وزن باشند، به‌گونه‌ای که نتواند یکی را بر دیگری ترجیح دهد. اینجاست که تردید و شک سر برمی‌آورد؛ به تعبیر **فخرالدین رازی**: «شک یعنی بازماندن و درنگ انسان میان نفی و اثبات». حافظ **ابن حجر** نیز می‌گوید: «چکیده آنچه علما در تفسیر شبهات گفته‌اند

به چهار امر بازمی‌گردد: نخست، تعارض ادله همان‌گونه که گذشت؛ دوم، اختلاف دیدگاه‌های علما که برگرفته از همان مورد اول است...». (برای مطالعه بیشتر بنگرید به مقاله‌ام: تأملاتی در نقد و پالایش افکار).

این دست از تردیدها غالباً برای توده مردم پیش نمی‌آید، چرا که آنان از ورود به این حوزه‌های تخصصی و مباحث باریک‌اندیشانه به دورند. **ابوریحان بیرونی** می‌گوید: «زندگی یک نادان مطلق هرگز با هیچ شکی تلخ نمی‌شود». **جاحظ** نیز می‌نویسد: «شک و تردید در میان توده‌های مردم بسیار کمتر از نخبگان است». و ابوالعلاء معری می‌سراید:

از یقین نشانی نیست و هرگز یقینی در کار نبوده است

نهایت کوشش من تنها گمانه‌زنی و حدس زدن است!

بنابراین، دایره شکاکیت نخبگان و کسانی که علمی دارند با تردیدهای مردم عادی متفاوت است؛ زیرا شک آن‌ها در دقایق مسائل و ظرایف استدلال‌ها رخ می‌دهد. **افضل‌الدین خونجی**، منطق‌دان برجسته می‌گوید: «از دنیا می‌روم در حالی که چیزی ندانستم، جز همین آگاهی‌ام به اینکه امر ممکن به مؤثر (پدیدآورنده) نیاز دارد؛ و این نیازمندی نیز صرفاً یک مفهوم عدمی (سلبی) است؛ پس من می‌میرم در حالی که هیچ ندانسته‌ام!». **تلمسانی** این سخن را از او نقل کرده و می‌گوید: «من این سخن را هنگام مرگ از زبان خودش شنیدم». **إخیمی شافعی** نیز می‌گوید: «این گزارش از طریقی که درستی‌اش را باور داریم، از برترین دانشمند منطق روزگارش، یعنی خونجی به ما

رسیده است». همچنین شمس‌الدین خسروشاهی (۶۵۲ هـ) گفته است: «به خدا سوگند نمی‌دانم به چه چیزی اعتقاد دارم!».

امام قرطبی در این باره می‌نویسد: «علم کلام بسیاری از پیروانش را به وادی شک کشاند و برخی از آنان را به الحاد رساند». و ابن‌وزیر یمانی می‌گوید: «ریشه شک و کفر، کنکاش در امور متشابهی است که دانش بشر به عمق آن‌ها نمی‌رسد و تأویلشان را در نمی‌یابد».

گونه‌های این تعارض‌ها و چالش‌های شبهه‌برانگیز بسیار متنوع است؛ از جمله:

۱- تعارض ظاهری ادله شرعی در یک مسئله: این موضوع شامل اختلاف نظر فقها و علما پیرامون یک حکم نیز می‌شود که حافظ ابن‌حجر به آن اشاره کرده است.

۲- توهّم تعارض عقل با ایمان دینی: ابن‌تیمیه در این باره می‌گوید: «آنچه با عقل صریح و قطعی دانسته شود، هرگز تصور نمی‌شود که با شرع در تضاد باشد؛ بلکه نقل صحیح هرگز با عقل صریح تعارض پیدا نمی‌کند. من در غالب مواردی که مردم در آن به نزاع پرداخته‌اند تأمل کردم و دریافتم هر آنچه با نصوص صحیح و صریح مخالفت دارد، در حقیقت شبهاتی فاسد است که بطلان آن با خود عقل شناخته می‌شود؛ بلکه عقل، درستی نقطه مقابل آن را که موافق با شرع است اثبات می‌کند».

و نیز می‌گوید: «هر دیدگاهی که در ترازوی شرع فاسدتر باشد، در ترازوی عقل نیز فاسدتر خواهد بود؛ چرا که حقیقت هیچ‌گاه دچار تناقض نمی‌شود».

ابن‌قیم نیز در نکته‌ای بنیادین یادآور می‌شود: «شبهات و تردیدهایی که گریبان‌گیر استدلال‌های عقلی می‌شود، بسیار بیشتر از تردیدهایی است که متوجه نصوص شرعی و نقلی می‌گردد». از همین رو، هر کس در شکاکیت مطلق را به روی خود بگشاید، نه شرع برایش سالم می‌ماند و نه عقل.

برای نمونه، ابوحامد غزالی با وجود تبحر گسترده در «علوم عقلی»، منطق، فلسفه و کلام، چنان در دام شبهات گرفتار شد که توان و تسلط بر استدلال را نه‌تنها در عقلیات، بلکه حتی در بدیهیات حسی نیز از کف داد و سرانجام یقین را نه از راه این علوم، بلکه با تضرع به درگاه الله بازیافت. بنابراین، فلسفه، منطق و علوم عقلی نه در آغاز توانستند مانع هجوم شک شوند و نه در پایان برای دفع آن به کار آمدند.

غزالی در کتاب «المنقذ من الضلال» می‌نویسد: «هنگامی که این وسوسه‌ها و تردیدها به خاطرم راه یافت و در جانم ریشه دواند، در پی درمانش برآمدم اما میسر نشد... این درد بی‌درمان شد و نزدیک به دو ماه به درازا کشید؛ دورانی که در باطن و بر اساس حال درونی‌ام -نه در زبان و گفتار علنی- بر مذهب سفسطه بودم... نزدیک به شش ماه مدام میان کشش شهوت‌های دنیا و انگیزه‌های آخرت دست‌وپا

می‌زددم و در تردید بودم، تا اینکه در این ماه، کار از مرز اختیار گذشت و به اضطرار و ناچاری رسید؛ چرا که خداوند زبانم را بست... سپس هنگامی که ناتوانی‌ام را حس کردم و رشته اختیار به کلی از دستم بیرون شد، مانند درمانده‌ای بی‌پناه که هیچ چاره‌ای ندارد، به درگاه الله تعالی پناه بردم.».

۳- توهم تعارض علم تجربی با ایمان دینی: شاید این مورد یکی از خطرناک‌ترین و اثرگذارترین عوامل شک و تردید در روزگار ما باشد؛ همان مسیری که اروپا از دوران رنسانس و روشنگری تا دوران انقلاب علمی پشت سر گذاشت و دستاوردها و نظریه‌های جدید پی در پی، ممکن است در نگاه برخی با حقایق دینی ناسازگار به نظر برسد.

اما باید از گذار از تقدیس دین به تقدیس علم، و باور به عصمت و مطلق‌انگاری آن پرهیز کرد. آکادمی ملی علوم آمریکا در این زمینه تصریح می‌کند: «علم (ساینس) ابزاری برای شناخت جهان طبیعی است و دامنه آن تنها به تبیین پدیده‌های طبیعی از طریق علل مادی محدود می‌شود؛ از این رو علم تجربی نمی‌تواند درباره امور ماوراءالطبیعه هیچ سخنی بگوید. مسئله وجود یا عدم وجود خدا، موضوعی است که علم در برابر آن کاملاً بی‌طرف می‌ایستد.».

هرچند مؤمن به خدا شاید این تعبیر «علمی» را به طور کامل نپذیرد، اما صدور چنین بیانیه‌ای از سوی نهادی معتبر و رسمی در دنیای علم، ادعای ملحدان افراطی را باطل می‌کند؛ همان‌هایی که ادعا دارند علم،

نبود خداوند را اثبات می‌کند و بر این پایه، الحاد را یک «انتخاب علمی» و ایمان را «ناعلمی» جا می‌زنند!

در حقیقت، تسلیم و پذیرش محدودیت عقل، امری گریزناپذیر در فرآیند پژوهش است؛ چنان‌که ریچارد داوکینز، چهره سرشناس الحاد نوین، اذعان می‌کند: «فیزیک مدرن به ما می‌آموزد که حقایق جهان بسیار فراتر از دیدگان ما و بسیار فراتر از گنجایش عقل بسیار محدود انسان است».

همچنین در این زمینه باید به فریبی بزرگ توجه کرد که زیر نام «کشفیات علمی»، «مطالعات دانشگاهی» و «پژوهش‌های معتبر» صورت می‌گیرد؛ بسیاری از آنچه تحت این عناوین منتشر می‌شود الزاماً اعتباری ندارد و در حقیقت از جنس «شبه‌علم» (علم دروغین) است.

برای مثال، برخی رسانه‌ها نتایجی را با عنوان «تحقیقات علمی» بازتاب می‌دهند که مدعی‌اند همجنس‌گرایی ریشه‌های صرفاً ژنتیکی دارد! یکی از خبرنگاران معروفی که افکار عمومی را در این زمینه فریب داد، آن لاندروز بود که مدام تکرار می‌کرد: «مردان همجنس‌گرا این‌گونه متولد شده‌اند». دکتر جوزف نیکولوسی، متخصص این حوزه و نویسنده کتاب «مردانگی یک دستاورد است: راهنمای والدین برای پیشگیری از انحرافات جنسی فرزندان»، می‌گوید: «این توهم زمانی فراگیر شد که رسانه‌ها به بازتاب بریده‌ها و بخش‌های ناقصی از چند تحقیق علمی روی آوردند. متأسفانه از همان زمان میلیون‌ها نفر در

سراسر جهان این انحراف را به عنوان بخشی طبیعی یا ژنتیکی پذیرفتند».

دکتر نیکولوسی تأکید می‌کند تحقیقاتی که مدعی مادرزادی بودن این انحراف هستند، بنا به اعتراف مهم‌ترین پژوهشگران این عرصه مانند سیمون لوی، پژوهش‌هایی کاملاً جهت‌دار و سیاسی بوده‌اند!

(برای مطالعه بیشتر بنگرید به مقاله‌ام: [علم و دست‌های ایدئولوژیک](#)
[پشت پرده: چگونه از علم سوءاستفاده می‌شود؟](#)).

بی‌بی‌سی نیز در ۲۷ مارس ۲۰۱۷ م در گزارشی نوشت: «نتایج یک تحقیق در بی‌بی‌سی نشان می‌دهد آمار واقعی پژوهش‌های جعلی دانشگاهی در بریتانیا بسیار بیشتر از آمارهای رسمی اعلام‌شده است».

استیون متکالف، رئیس کمیته علم و فناوری پارلمان بریتانیا که درباره این موضوع تحقیق کرده بود، گفت: «بسیار حیاتی است که مردم به پژوهش‌هایی که با بودجه عمومی تأمین می‌شوند اعتماد داشته باشند. بزرگترین پیامد پژوهش‌های جعلی برای افکار عمومی، از دست رفتن این اعتماد است. هدف ما بررسی سازوکارهای تضمین دقت و اخلاق علمی در این پژوهش‌هاست». بی‌بی‌سی همچنین گزارش داد که اتحادیه دانشگاه‌های بریتانیا از پاسخگویی و اظهارنظر درباره این آمارها خودداری کرده است.

روزنامه الشرق الأوسط نیز در ۳۱ اکتبر ۲۰۲۱ م در مقاله‌ای با عنوان «کارشناسان: یک‌پنجم مقالات علمی منتشرشده در سال جعلی هستند» نوشت:

«شماری از کارشناسان تأکید کرده‌اند که از میان دو میلیون مقاله پزشکی که سالانه منتشر می‌شود، از هر پنج مطالعه، دست‌کم یک مورد حاوی نتایج ساختگی، مشخصات بیماران خیالی و آزمایش‌هایی است که اساساً در واقعیت رخ نداده‌اند».

این روزنامه به نقل از ریچارد اسمیت، سردبیر پیشین نشریه معتبر پزشکی بریتانیا (BMJ)، نوشت: «این بحران در محافل علمی کاملاً شناخته‌شده است، با این حال ناشران علمی آن را نادیده می‌گیرند. این وضعیتی وحشتناک اما بسیار رایج است؛ بسیاری از این مطالعات ساخته ذهن افرادند و نه بیماری وجود داشته و نه آزمایشی صورت گرفته است. تنها راه مبارزه با این کلاهبرداری پژوهشی آن است که مؤسسات انتشاراتی تمام مقالات ارسالی را نامعتبر فرض کنند، مگر آنکه خلافش ثابت شود».

همچنین پروفیسور ایان رابرتز، استاد همه‌گیرشناسی در دانشکده بهداشت و پزشکی گرمسیری لندن، هشدار داد که این تقلب‌های علمی تهدیدی جدی برای سلامت جهانی است؛ زیرا استفاده از نتایج این تحقیقات بر روی بیماران واقعی، زندگی آنان را به خطر می‌اندازد. او یادآور شد که در اواسط دهه ۱۹۹۰، دکتر ورنر بیزودا، متخصص انکولوژی در آفریقای جنوبی، مدعی شد که با پیوند مغز استخوان

توانسته زنان مبتلا به مراحل پیشرفته سرطان سینه را درمان کند. **بیزودا** نتایج دروغین خود را در مجلات بزرگ پزشکی منتشر کرد و این امر باعث شد پزشکان بسیاری این شیوه را روی هزاران زن آزمایش کنند که در نهایت به مرگ شمار زیادی از آنان منجر شد.

مارکوس ویکس نیز توضیح می‌دهد یکی از شیوه‌های دستکاری باورهای عمومی، «**کارشناس‌تراشی**» و تولید نظرات به نام متخصصان است. بیشتر مردم اگر ایده‌ای از سوی فردی مطرح شود که به عنوان «منبع موثق» به آنان معرفی شده - مانند یک پزشک، استاد دانشگاه یا متخصص در یک رشته - ناخودآگاه ارزش و اعتبار بیشتری برای آن قائل می‌شوند. از این رو، «چهره‌سازی از افراد به عنوان کارشناس» یکی از مهم‌ترین ابزارهای «اعتمادسازی» نزد عموم است؛ و در نقطه مقابل، گرفتن عنوان کارشناسی و علمی از یک فرد، مهم‌ترین ابزار برای «تخریب اعتبار» او به شمار می‌رود؛ زیرا مردم دانش تخصصی و معیار دقیقی برای سنجش عیار واقعی یک کارشناس ندارند، و همین که فردی به عنوان متخصص در یک حوزه معرفی شود، جامعه به اعتبار نام و مدرکش، تمام گفته‌ها و قضاوت‌های او را می‌پذیرد.

توصیه‌هایی مهم در مواجهه با شبهات:

۱- اندیشیدن در پیامدهای شک و الحاد بر دین، زندگی و روان انسان:
آرامش و سلامت ایمان با هیچ چیز سنجیدنی نیست، و آتش و عذاب شک و شبهه نیز همانندی ندارد. من پیش‌تر این نکته را در پایان این بحث قرار داده بودم، اما با تأمل بیشتر دریافتم که شایسته‌تر است

در سرآغاز جای گیرد؛ هر کس از سلامت دین، روان و خرد برخوردار است باید سپاسگزار باشد و بر این موهبت پای بفشارد. عاقلانه نیست که انسان یقین و نعمت‌های بزرگ آن را رها سازد و به دام شک‌ها و شبهات گذرایی درافتد که عذابی تحمل‌ناپذیر به همراه دارند. شک، شبهه و الحاد آثار و پیامدهایی دارند که شناخت دقیق آن‌ها ضروری است؛ از جمله:

نخست: زندگی تلخ و فلاکت‌بار در سایه از دست رفتن ایمان

ابوعثمان جاحظ می‌نویسد: «می‌دانی که در شک، حیرت نهفته است، در حیرت، اضطراب؛ در اضطراب، رنج؛ در رنج، تفکر مداوم؛ در تفکر مداوم، وحشت؛ و در وحشت طولانی، گرفتار آمدن در دام وسوسه‌ها و ناآرامی‌های هول‌انگیز قلب».

فئودور داستایفسکی در نامه‌ای از سیبری به همسرش می‌نویسد: «می‌خواهم درباره خودم به تو بگویم که من فرزند زمانه خویشم، فرزند الحاد و شک، و هنوز هم حقیقت را از روی یقین نمی‌دانم. چقدر این اشتیاق به ایمان مرا به شکلی وحشتناک عذاب داده و می‌دهد! تزلزل و اضطراب در عقیده برای یک انسان باوجدان چنان رنج بزرگی است که گاه ترجیح می‌دهد خود را دار بزند».

نیشن، جوان آمریکایی که پیش‌تر ایمان خود را از دست داده بود، در کتابی شامل تجارب و دیدگاه‌های خداناباوران احساس خود را از لحظه جدایی از باور به خدا چنین بازگو می‌کند: «در آن زمان اضطراب شدیدی داشتم. اندوه بزرگی بود وقتی دریافتم اکنون در جهانی

خطرناک زندگی می‌کنم؛ جایی که احساس نمی‌کردم محافظی دارم، کاملاً تنها بودم و همه چیز تنها نوعی تصادف و بی‌نظمی به نظر می‌رسید».

فرانتس کافکا می‌گوید: «نمی‌توانم میان زندگی و کابوس تفاوتی بگذارم». **دیوید هیوم**، چهره‌ نام‌آشنای شکاکیت در غرب، بیان می‌کند: «این اندیشیدن ذهن مرا فرسوده و خسته ساخته است... من کجایم؟ اصلاً من کیستم؟ وجود من از چه عللی سرچشمه می‌گیرد و سرانجامم به کجا خواهد انجامید؟ در میان این پرسش‌ها سرگشته‌ام و خود را در تیره‌ترین وضعیت ممکن می‌بینم؛ احاطه‌شده در تاریکی مطلق و بی‌بهره از توان به کار بستن اعضا و قوای درونی‌ام». **تامس الیوت** نیز می‌گوید: «مردمان بی‌ایمان سرانجام درمی‌یابند که چیزی برای زیستن در اختیار ندارند».

ایلیا ابوماضی شاعر، با احساس این سرگشتگی و تنگنا سروده است:

آدمم و نمی‌دانم از کجا، ولی آمدم

پیش پایم راهی دیدم و در آن گام نهادم

و چه بخوام و چه نخواهم، به رفتن ادامه خواهم داد

چگونه آمدم؟ چگونه راهم را یافتم؟

نمی‌دانم!

آیا من در این هستی پدیده‌ای نو هستم یا کهن؟

آیا آزاد و رهایم یا اسیر در زنجیرها؟

آیا در این زندگی راهبر خویشم یا مهارشده در دست دیگران؟

کاش می‌دانستم، اما نمی‌دانم!

و چه راست فرمود خداوند متعال: **{أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ}** [ملک: ۲۲] (آیا کسی که نگونسار بر چهره خویش [و لنگان‌لنگان] راه می‌رود رهیافته‌تر است یا کسی که استوار بر راه راست گام برمی‌دارد؟).

دوم: پیوند شک و الحاد با گسست از تعهدات اخلاقی

این موضوع چنان مهم است که برتراند راسل در نامه‌ای به دشواری آن معترف شده و می‌نویسد: «نمی‌دانم چگونه با این مسئله اخلاقی روبرو شوم؛ این پرسش پیوسته مرا دنبال می‌کند». هنگامی که از ریچارد داوکینز دربارهٔ باورش به داروینیسم پرسیدند، آن را قاطعانه تأیید کرد؛ اما وقتی از او پرسیده شد چرا اخلاق داروینیستی را نمی‌پذیرد، آن را به تندی رد کرد، زیرا پیامد آن یعنی خشونت، توحش و زوال ترحم را به‌خوبی می‌شناخت.

ولتر می‌نویسد: «ملحد اگر حيله‌گر، ناسپاس، تهمت‌زن، راهزن یا خون‌ریز باشد، چنانچه از غفلت و بخشش قانون مطمئن شود، بر پایهٔ اصول خود رفتار خواهد کرد». داستایفسکی می‌گوید: «اگر خدا نباشد، همه چیز رواست»؛ سخنی که ژان پل سارتر اگزیستانسیالیست نیز آن را تأیید کرد. لنین به صراحت بیان داشت: «نمی‌توان انکار کرد که مارکسیسم از آغاز تا پایان عاری از هرگونه بذر اخلاقی است؛ چرا که

دیدگاه اخلاقی را در بعد نظری تابع اصل علیت می‌سازد و در بعد عملی آن را در کورهٔ تضاد طبقاتی فرو می‌افکند».

ژان پل سارتر تصریح می‌کند: «زندگی تهی از معناست و قانون اخلاقی وجود ندارد؛ انسان اشتیاقی بیهوده است و جهان کلافی سردرگم و تهوع‌آور. وقتی از وانهادگی سخن می‌گوییم - تعبیری که مارتین هایدگر به آن دل‌بسته بود - منظورمان این است که خدا وجود ندارد و باید تمام پیامدهای آن را تاب بیاوریم. برای اگزیستانسیالیست دردناک است که خدا نباشد، زیرا با نبودن خدا هرگونه امکان دستیابی به ارزش‌ها از میان می‌رود. اگر خدا وجود نداشته باشد، هیچ ارزش یا فرمانی برای جهت دادن به رفتارها نخواهیم یافت».

راوی زاکاریاس نیز می‌گوید: «اگر وجود خدا را انکار کنی، قانونی اخلاقی در کار نخواهد بود؛ و با نبود قانون اخلاقی خیری نخواهد ماند، و چون خیری نباشد شری نیز وجود ندارد!».

سوم: الحاد به مثابهٔ خودمحوری و خودپرستی

دکتر مصطفی محمود می‌نویسد: «من از پرستش خدا سر باز زدم، چرا که در خودپرستی غرق بودم و به نخستین جرقه‌های نوری که با آغاز آگاهی و برون‌رفت از گهوارهٔ کودکی در اندیشه‌ام درخشید، مغرور شدم».

ولتر نیز می‌گوید: «اگر ملحد نام خدا را از هستی بزداید، به بت و خدای خویشتن بدل می‌شود و هر چه را که در برابر هوس‌هایش بایستد، قربانی خواهد کرد».

چهارم: شک و الحاد به سوی خودکشی سوق می‌دهد

کالین ویلسون می‌نویسد: «در الحاد فرو رفته بودم اما هیچ شادمانی‌ای حس نمی‌کردم؛ تنها خستگی ذهنی همراه من بود و خواب از چشمانم رخت بر بسته بود. احساس پوچی می‌کردم؛ پوچی نخستین چیزی بود که زندگی انسان را با آن توصیف می‌کردم و این بدترین دورهٔ عمرم به شمار می‌رفت. با نیهیلیسم روبرو شده بودم؛ زندگی به مقصدی نمی‌رسید بلکه فرار از وحشتی نامعلوم بود. خلأ بزرگ مرا در ملال فرو می‌برد و افسردگی پیوسته هجوم می‌آورد. روزی به خودکشی اندیشیدم و با خود گفتم: این وضعیت باید به پایان برسد و زیستن به این شیوه دیگر ممکن نیست».

آلبر کامو دربارهٔ مفهوم زندگی می‌گوید: «تنها یک مسئلهٔ فلسفی واقعاً جدی وجود دارد و آن خودکشی است؛ داوری دربارهٔ اینکه آیا زندگی ارزش زیستن دارد یا نه، پاسخ به پرسش بنیادین فلسفه است: آیا باید خود را بکشم؟».

ویکتور فرانکل نیز روشن ساخته که خودکشی با از میان رفتن امید و غیبتِ معنا پیوند دارد، و رنج‌های انسان ناگزیر باید از معنایی برخوردار باشند. پژوهش‌ها و آمارهای متعدد غربی نیز افزایش چشمگیر نرخ خودکشی میان شکاکان و ملحدان را نشان می‌دهند.

پنجم: تیرگی، انکار زندگی، فروپاشی امید و زوال معنا

ویلیام پرواین، تاریخ‌نگار علم و زیست‌شناس تکامل‌گرا (۲۰۱۵ م)، در بیان دیدگاه داروینیسم الحادی می‌گوید: «بگذارید خلاصه کنم که

زیست‌شناسی فرگشتی مدرن با صراحت چه پیامی می‌دهد: هیچ خدایی در کار نیست، هیچ غایتی وجود ندارد و هیچ نیروی هدایت‌کننده‌ای در کار نیست؛ پس از مرگ حیاتی وجود نخواهد داشت و هنگامی که بمیرم به یقین نابود خواهم شد و این پایان من است. هیچ پایه‌ای برای اخلاق، هیچ معنایی برای زندگی، و هیچ اراده‌ی آزادی برای بشر وجود ندارد».

در گفتگویی با دیوید میلز، هنگامی که خبرنگار از او پرسید: «شما صراحتاً خود را ملحد می‌خوانید؛ این عنوان دقیقاً به چه معناست؟»، میلز پاسخ داد: «ملحد کسی است که مفهوم خدا و تمام پدیده‌های فرامادی وابسته به آن مانند بهشت، جهنم، فرشتگان، شیاطین و رستاخیز را نفی می‌کند». خبرنگار پرسید: «بنابراین هنگام مرگ، مانند یک حیوان می‌میرید؟» و او پاسخ داد: «بله، باور من همین است».

ششم: ناتوانی الحاد، شکاکیت و بی‌ایمانی در پر کردن خلأهای زندگی انسان

ریچارد سوئین‌برن می‌گوید: «انسان‌ها در تجربه‌ی زیسته‌ی خود با این واقعیت روبرو می‌شوند که لذت‌های دنیوی تنها به صورت موقت ارضاکننده هستند، اما این ارضا نه پایدار است و نه عمیق. ما از رهگذر تجربه‌ی واقعی به این حقیقت می‌رسیم که خوراک، نوشیدنی، سرگرمی‌ها و حتی مخدرها تنها چیزهایی نیستند که در اشباع عمیق‌ترین نیازهای درونی ما ناکام می‌مانند؛ بلکه زندگی خانوادگی،

موقعیت شغلی، پیوندهای اجتماعی و پرداختن به سرگرمی‌های مورد علاقه نیز در رسیدن به این مقصود ناتوانند».

برتراند راسل نیز به همین نکته [به شکل ضمنی] اشاره کرده است؛ به اینکه تاریکی درون را نوری جز ایمان به خدا روشن نمی‌کند و عطش جان را چیزی جز او فرو نمی‌نشاند. **جورج هارت** می‌نویسد: «حل معمای انسان برای اندیشمند ملحد ناممکن است؛ زیرا معنای زندگی و راز مرگ، همان صخره‌ای هستند که باورهای بیشتر فیلسوفان سکولار در برابرش درهم می‌شکند».

۲- پیشگیری بهتر از درمان است: اگر برای یک انسان عاقل روا نیست که تن و جان خود را در معرض بیماری‌ها، آسیب‌ها و خطرات واگirdار قرار دهد، به طریق اولی نباید عقل و ایمانش را در معرض خطرات شبهه، شک و الحاد بگذارد. **حافظ ذهبی** می‌گوید: «بیشتر پیشوایان سلف بر این هشدار تأکید داشتند و باورشان بر این بود که دل‌ها ضعیف و شکننده‌اند و شبهات به سرعت آن‌ها را می‌ربایند».

ابن‌قیم نیز می‌گوید: «بر دل انسان دو سپاه از باطل هجوم می‌آورند: سپاه شهوت‌های گمراه‌کننده و سپاه شبهه‌های باطل. هر دلی که به آن‌ها گوش بسپارد و بدان‌ها متمایل گردد، آن‌ها را به خود جذب می‌کند و از آن‌ها آکنده می‌شود، تا آنجا که زبان و اعضای بدنش بر همان پایه به حرکت درمی‌آیند. اگر دل از شبهات باطل سیراب شود، چشمه‌های شک، تردید و اعتراض بر زبانش جاری می‌گردد، به

گونه‌ای که فرد نادان می‌پندارد این سخنان از وسعت دانش اوست، در حالی که ریشه در بی‌علمی و نبود یقین دارد.

روزی که پی‌درپی اشکال‌ها و شبهاتی را نزد شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه مطرح می‌کردم، به من گفت: قلبت را در برابر ایرادها و شبهات مانند اسفنج نساز که هر چیزی را به خود بکشد و تنها همان را پس دهد؛ بلکه آن را مانند شیشه‌ای یکدست و نفوذناپذیر قرار ده که شبهات بر سطح بیرونی‌اش بگذرند و در درونش پایدار نمانند، تا با زلالی خود آن‌ها را ببیند و با سختی‌اش آن‌ها را پس بزند. در غیر این صورت، اگر هر شبهه‌ای را که می‌گذرد به درون دل راه دهی، قلبت به جایگاه پایدار شبهات بدل خواهد شد. و من هیچ پندی در رد شبهات را سودمندتر از این وصیت نیافتم».

انسان خردمند در حالی که دانش لازم را در اختیار ندارد، خود را در معرض شبهات قرار نمی‌دهد؛ چرا که در این حالت درست مانند جنگاوری است که بدون سلاح به میدان نبرد پای می‌گذارد، چه رسد به آنکه بخواهد پرچمدار گفتگو و مناظره با اهل شبهه باشد.

در حدیث صحیح از رسول الله ﷺ روایت است که فرمود: «هر کس از ظهور دجال باخبر شد، باید از او دوری گزیند؛ به خدا سوگند، مردی نزد او می‌آید در حالی که می‌پندارد مؤمن است، اما به سبب شبهاتی که دجال برمی‌انگیزد، از او پیروی می‌کند».

این یک اصل محوری و روشمند برای پرهیز از افتادن در دام شبهات به سبب اعتماد به نفس کاذب و غرور ناشی از عقل است. ابن‌تیمیه

می‌گوید: «در این جریان‌ها شبهاتی وجود دارد که حق را به باطل می‌آمیزد، تا آنجا که حقیقت برای بیشتر مردم پوشیده می‌ماند؛ همچنین خواسته‌ها و شهوت‌هایی در آن هست که مانع از قصد حق و گرایش به آن می‌شود، و جلوه‌گری قدرت شر سبب ضعف در انجام کار خیر می‌گردد. از همین رو، انسان در زمان فتنه دل خود را دگرگون می‌یابد؛ زیرا اموری بر قلب وارد می‌شود که آن را از شناخت حق و پیمودن راه درست باز می‌دارد. به همین جهت است که فتنه را کور و کر خوانده‌اند و آن را به پاره‌های شبِ تار همانند کرده‌اند؛ تعبیری که چیرگی نادانی و پنهان ماندن علم را نشان می‌دهند».

ابن‌قیم می‌گوید: «این شبهات به دل کسانی راه یافت که اهل دین، ایمان و کار نیک بودند، اما چون توان پاسخگویی و دفع آن را نداشتند، همان شبهات را آیین خود قرار دادند و پنداشتند به حقیقت دست یافته‌اند».

نکته بسیار مهم دیگر این است که توده مردم ممکن است تحت تأثیر شبهاتی قرار گیرند که خود ادله آن‌ها را باطل و بی‌اعتبار می‌سازد. به عنوان نمونه، شیخ **مصطفی صبری** در مناظره میان **فرح آنطون** (مدیر مجله الجامعة) و شیخ **محمد عبده** اشاره می‌کند که با وجود پاسخ‌های بسیار نیرومندتر شیخ محمد عبده، باز هم عامه مردم تحت تأثیر ادعاهای فرح آنطون قرار گرفتند. او می‌نویسد: «اما پیدایش این طرز فکر که میان دین و عقل، و سپس میان عقل و فضایل اخلاقی جدایی می‌اندازد در میان مسلمانان نوگرا مانند استاد فرید وجدی -

آن هم پس از گرایش افکار عمومی در مناظره میان شیخ محمد عبده و فرح آنطون به سوی دیدگاه‌های استاد [فرح آنطون] - صرفاً تقلیدی از یک مقلد مسیحی و غفلتی مضاعف است که از ناآگاهی نسبت به اسلام سرچشمه می‌گیرد؛ اسلامی که از هرگونه تضاد با عقل مبراست و عقلانیت آن نیز هرگز به ساحت فضایل اخلاقی طعنه نمی‌زند». از همین رو، شیخ مصطفی صبری لازم دید تا کتابی جامع در رد ادعاهای فرح آنطون بنویسد و اثر ماندگار خود با عنوان «موقف العقل والعلم والعالم من رب العالمین ورسله» را تألیف کرد.

۳- اخلاص، حقیقت‌جویی و فروتنی: بزرگترین موانع پذیرش حق، تکبر، خودبرتربینی و غرور است؛ همان‌گونه که احساسات ناشی از تجارب شخصی و عواطف فردی نیز از موانع دستیابی به علم و درک درست به شمار می‌روند. بنابراین، هر کس در پی دستیابی به حقیقت و کنار زدن شبهات است، باید در مسیر کشف دلیل و شناخت راستین صادق باشد و به عقل و درک محدود خود تکیه نکند، بلکه توکل و یقینش را به الله پیوند زند.

شیخ عبدالرحمن السعدی ذیل آیه شریف می‌نویسد: «در آیه **وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا** [اسراء: ۷۴] (و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم، قطعاً نزدیک بود اندکی به آنان متمایل شوی)، دلیلی روشن بر نیاز شدید بنده به ثبات‌بخشی از سوی خداوند نهفته است؛ انسان باید پیوسته با فروتنی از پروردگارش ثبات بر ایمان را بخواهد و همه اسباب آن را به کار بندد. وقتی خداوند به پیامبر ﷺ که

کامل‌ترین آفریدگان است چنین می‌فرماید، تکلیف دیگران کاملاً روشن است».

اهمیت فروتنی در درمان شبهات جایگاهی محوری دارد؛ زیرا شبهه گاه حس غرور، خاص بودن و برتری بر هم‌قطاران را به انسان می‌بخشد و توجه اطرافیان نگران را به سوی او جلب می‌کند. در نتیجه، کشش‌های پنهان نفس و حب ذات مانع از آن می‌شوند که فرد از این حس تمایز و توجه دست بکشد؛ بنابراین پذیرش حقیقت و بازگشت از موضع شبهه‌آلود برایش بسیار دشوار می‌گردد. فراتر از آن، بیماری کبر و ناخشنودی از اینکه در برابر دیگران ضعیف، شکست‌خورده یا مغلوب به نظر برسد، او را به پافشاری بر موضع نادرستش وامی‌دارد؛ در این شرایط، مسئله از یک گفتگوی علمی و معرفتی خارج شده و به یک منازعهٔ هویتی و حیثیتی بدل می‌شود، گویی فرد با آن شبهه یگانگی یافته و آن نظر را نمایندهٔ تمام موجودیت خود می‌داند!

۴- سنجش دقیق اطلاعات و پرهیز از پذیرش و تسلیم فوری: بلکه باید برای نفی یا اثبات شبهه، دلیل طلب کرد و برای راستی‌آزمایی به دنبال مستندات و تحقیق رفت؛ این همان روش قرآن است؛ آنجا که الله تعالی می‌فرماید: **{لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ}** [نور: ۱۳] (چرا چهار گواه بر آن نیاوردند؟ پس چون گواهان را نیاوردند، آنان نزد الله همان دروغگویانند).

من به سبب مقاله پیشینم یعنی «تأملاتی در افکار و سنجش آن‌ها» این مبحث را چندان طولانی نمی‌کنم، بلکه تنها در پی یادآوری اهمیت این نکته‌ام که بسیاری از اطلاعات، یا به‌کلی نادرست و ساختگی هستند و یا آمیزه‌ای از حق و باطلند. در اینجا نمونه‌ای واقعی - و نه فرضی - می‌آورم: در یکی از کتاب‌های چاپ‌شده و موجود در بازار، نویسنده‌ای که قصد نقد صحیح بخاری را دارد، احادیث متعددی را آورده و به امام بخاری نسبت داده است؛ از جمله حدیث: «درباره دینت جستجو کن تا جایی که بگویند دیوانه‌ای!». این حدیث ساختگی است و اصلاً در صحیح بخاری وجود ندارد. در نمونه‌ای دیگر، نویسنده چند حدیث را در یک حدیث ادغام کرده است؛ بخشی از آن واقعاً در صحیح بخاری وجود دارد و بخش دیگر از کتاب‌های سنن و از روایات ضعیف و نامعتبر است، اما کل این متن تلفیقی را به صحیح بخاری نسبت داده است!

بسیاری از کتاب‌های ترجمه‌شده نیز در همین دسته قرار می‌گیرند؛ آثاری که به عمد یا از سر خطا، اطلاعاتی تحریف‌شده، ناقص یا تغییریافته در آن‌ها آمده و بر پایه آن‌ها دیدگاه‌هایی نادرست شکل گرفته است. من نمونه‌هایی از این دست را در مقاله‌ای جداگانه با عنوان «نگاهی نقادانه به برخی ترجمه‌های عربی معاصر، همراه با ذکر نمونه‌ها» آورده‌ام.

بنابراین، اگر به خود اجازه می‌دهی در ایمان و یقینی که داری شک کنی، به طریق اولی باید در شبهاتی که به دستت می‌رسد تردید کنی

و آن‌ها را در بست نپذیری؛ روش خردمندان همین است که یقین یا گمان غالب خود را به خاطر شبهه‌ای گذرا یا شکی ناگهانی رها نمی‌کنند.

۵- مصون‌سازی، توانمندسازی و ریشه‌دار کردن مبانی شرعی و علمی:

این نکته از مورد پیشین سرچشمه می‌گیرد؛ شبهات زدوده نمی‌شوند و نادانی برطرف نمی‌گردد مگر با علم. از این رو، عالم - پس از توفیق و حفظ الهی - سرسخت‌ترین فرد در برابر فتنه‌انگیزان و اهل شبهه است؛ زیرا غالب شبهاتی که به او می‌رسد برایش «داده‌ای تازه» نیست، بلکه از پیش آن را می‌شناسد و پاسخ و شیوه ابطال آن را می‌داند، یا دست‌کم از اصول و مبانی‌ای آگاه است که آن شبهه را باطل و حقیقت مقابل آن را اثبات می‌کند.

۶- پرهیز از پیش‌قدم شدن در پاسخ به ملحدان، منحرفان و اهل

شبهه بدون داشتن بضاعت علمی: آن هم در شرایطی که فرد پیش‌زمینه علمی کافی و توانایی لازم برای مناظره ندارد. از همین رو، بسیاری از کسانی که بدون داشتن ابزار لازم با ملحدان مناظره کرده یا خواسته‌اند به شبهات پاسخ دهند، هم به خود آسیب زده‌اند و هم به دیگران؛ به خود آسیب زده‌اند چون ذهنشان از شک و شبهه انباشته شد، و به دیگران زیان رساندند چون نتوانستند از حق دفاع کنند و آن را تنها گذاشتند.

ابن تیمیه می‌گوید: «هر کس با اهل الحاد و بدعت به گونه‌ای مناظره نکند که ریشه شبهاتشان را برگند، نه حق اسلام را ادا کرده، نه

مقتضای علم و ایمان را به جا آورده، نه کلامش به دل‌ها آرامش و اطمینان بخشیده، و نه سخنش دانشی یقینی به بار آورده است».

۷- احترام به تخصص و ارجاع به اهل علم و متخصصان: هرگاه برای مردم عادی یا دانشجوی علوم دینی شبهه‌ای در مسئله‌ای تخصصی و باریک پیش آید، واجب است به عالمان ژرفاندیش و اهل تخصص رجوع کنند؛ این یک روش شرعی و منطقی است، آنجا که الله تعالی می‌فرماید: **{فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ}** [نحل: ۴۳] (اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید).

امام احمد بن حنبل می‌گوید: «سپاس خدایی را که در هر دوره فترت و نبود پیامبران، یادگاران از اهل علم قرار داد که گمراهان را به سوی هدایت فرا می‌خوانند و بر آزار آنان صبر می‌ورزند؛ مردگان [دل] را با کتاب خدا زنده می‌کنند و کوران [بصیرت] را با نور الهی بینا می‌سازند. چه بسیار کشته‌شدگان ابلیس را که زنده کردند و چه بسیار سرگشتگان گمراه را که راه نمودند... آنان تحریف غالیان، ادعای باطل‌پیشگان و تأویل نادانان را از کتاب خدا دور می‌سازند؛ همان کسانی که پرچم بدعت برافراشته و مهار فتنه را رها کرده‌اند؛ در فهم کتاب خدا با هم اختلاف دارند و با خود کتاب نیز در تضادند، اما بر مخالفت با آن هم‌داستانند؛ بدون آگاهی از جانب الله، درباره الله و در کتاب خدا سخن می‌گویند؛ با سخنان متشابه سخن‌پراکنی می‌کنند و نادانان را با مشتبّه ساختن امور می‌فریبند؛ پس از فتنه‌های گمراه‌کنندگان به الله پناه می‌بریم».

۸- تسلیم و پایداری بر ایمان: انسان خردمند با رسیدن هر شبهه و فکری، باور خود را رها نمی‌کند؛ وگرنه در تمام طول زندگی‌اش پیوسته بدون ثبات و آرامش از فکری به فکر دیگر می‌جهد. عقلا ایمان خود را به خاطر شبهه‌ای گذرا کنار نمی‌گذارند، بلکه بر اصلِ باور خود پای می‌فشارند و پاسخ گره‌گشا را از اهل علم می‌جویند. بر مؤمن لازم است به عقیدهٔ خویش چنگ زند و پیوند ایمانی‌اش را استوار دارد، و شایسته نیست با هر فکر و شبهه‌ای که به قلب و ذهنش می‌رسد فرو بریزد؛ این وضعیتی بسیار آسیب‌زا و نشان‌دهندهٔ اعتماد نداشتن به باورهای خود است که همگی از ناآگاهی نسبت به حقیقتِ ایمان و ماهیتِ واقعی شبهات سرچشمه می‌گیرد.

خداوند متعال نیز به همین مفهوم اشاره فرموده آنجا که می‌فرماید: **{لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ}** [نور: ۱۲] (چرا هنگامی که آن [تهمت] را شنیدید، مردان و زنان مؤمن دربارهٔ خود گمان نیک نبردند و نگفتند: این دروغی آشکار است؟!)." **ابوحیان اندلسی** می‌گوید: «این آیه هشدار است بر اینکه حق مؤمن در زمان شنیدن شایعه و سخنی دربارهٔ برادر ایمانی‌اش این است که اصل را بر گمان نیک بگذارد و بر پایهٔ همین گمان [نیک] بگوید: این دروغی آشکار است؛ یعنی با عبارتی صریح بر پاکی برادرش شهادت دهد، درست مانند کسی که به حقیقت ماجرا یقین و آگاهی دارد. و این بخشی از ادب و اخلاق پسندیده است». هنگامی که وظیفه در برابر یک مؤمن چنین باشد، روشن است که وظیفه در قبال

پروردگار، اصل ایمان، دین، قرآن کریم، پیامبر ﷺ و صحابهٔ بزرگوار چگونه خواهد بود.

در پایان، از مهم‌ترین عواملی که دل‌ها را بر یقین و ایمان استوار می‌دارد: دعا برای خود، دعا برای فرزندان، و دعا برای کسانی است که دوستشان داریم.